

# نقش زبان ملی در تجدد و توسعه

مصاحبه‌ای از شماره ۲۳ ( تیر و مرداد ۱۳۸۴ ) مجله تلاش در هامبورگ که به "تکاپوی فرهنگی دوران رضا شاهی" اختصاص یافته است

محلّی خود سخن می‌گفتند و لایه‌های کمابیش نازکی از جمعیت در آنجاها با فارسی دری آشنائی داشتند. در استان‌های فارسی زبان نیز گویش‌های گوناگون، هم‌زبانی را دشوار می‌ساخت. اما چنانکه اشاره شد ادبیات فارسی و بویژه شعر فردوسی به "زبان ملی" توانائی گسترش خود بخودی می‌داد که تنها مهم‌ترین زبان‌های ادبی جهان از آن برخوردار بوده‌اند. از همین روست که سده‌های دراز از هندوستان تا امپراتوری عثمانی قلمرو فارسی بود. (من خود در یوگوسلاوی آثار فارسی را دیدم و نام شاعران پارسی‌گوی یوگوسلاو را شنیدم. آنها نه در زمان خود یوگوسلاو خوانده می‌شدند و نه بسیاری‌شان در زمان ما خوانده می‌شوند).

پیشروان تجدد ایران رابطه میان مدرنیته و دولت-ملت و زبان ملی را خوب دریافته بودند - آنچه هنوز عناصر "مترقی" نمی‌خواهند دریابند. مسئله آنان مشارکت و همبستگی ملی بود؛ در آوردن ملتی از شهروندان صاحب حق، از جماعت انبوه "رعایا"ی خان و سلطان و مقلدان و مریدان ارباب مساجد و خانقاه‌ها بود. آن مشارکت و همبستگی با ارتباط بدست می‌آمد و با آموزش به جائی که بایست می‌رسید. در یک "برج بابل"، در یک همه‌همه زبان‌های گوناگون، نه از ارتباط می‌شد سخن گفت نه از آموزش همگانی. تاکید آنان بر زبان ملی از ملاحظات عملی، از ملاحظاتی مانند دفاع از استقلال و یکپارچگی کشور در جهان استعماری، سیر کردن اکثریت گرسنه، و جلوگیری از مرگ و میر انبوه بر می‌خاست. فارسی بی هیچ بحثی آن زبان ملی بشمار می‌رفت. هیچ گوشه‌ای از ایران از نفوذ فراگیر و فرهنگ گستر آن بی بهره نبود. هیچ کس جز آن زبان ملی نمی‌شناخت. درباره نقش زبان در هویت فرهنگی تازه ایرانی بجای هویت نژادی پیش از آن و نقش شاهنامه در ساختن این هویت، دکتر احمد کریمی حکاک نظر بدیعی آورده است که می‌باید در آن بیشتر تأمل کرد. دکتر کریمی حکاک نشان می‌دهد که فردوسی چگونه نژاد (تخمه) سراسر شاهنامه را به عنوان عامل همبستگی ایرانیان با زبان (تخم سخن) آخر شاهنامه جانشین کرد. دیگر مهم نبود که نژادی "از ایران و از ترک و از تازیان" پدید آمده باشد. با تخم سخنی که او پراکند از آن پس نه تنها خود او بلکه ملتی که چنان دوست می‌داشت زنده است.

**تلاش:** به نظر می‌رسد در دوره رضاشاه پس از قرن‌ها زبان دیوانی و زبان ملی یکی شد. پیش از آن دست کم از دوره سامانیان به بعد تا پایان دوره قاجار زبان دولت و دربار با زبان ملی - دست کم به معنای زبانی که در شکل مکتوب سراسری بود - تفاوت داشت و ظاهراً این جدایی‌گزندی هم به مردم و دولت وارد نمی‌کرد. از دوره مشروطه بویژه در زمان رضاشاه است که بنا بر آن گذاشته می‌شود که زبان دولت و ملت یکی

**تلاش:** روشنفکران ایرانی که از نیمه قرن نوزدهم تجدد را راه رهایی ایران و ایرانیان می‌دانستند به حفظ و اشاعه و تقویت زبان فارسی تاکید داشتند. برای مثال نویسندگان مجله کاوه ضمن فهرستی که برای اصلاحات در ایران به دست می‌دهند، به یک زبان ملی نظر دارند. این موضوع همواره در بین روشنفکران تجدد خواه ایران - برخلاف روشنفکران چپ‌گرا که نظرهای دیگری ارائه می‌دادند - تکرار شده است و هنوز تکرار می‌شود. می‌خواهیم بدانیم چرا زبان ملی که در مورد ایران بنا به حکم تاریخ زبان فارسی است، برای طی راه تجدد و رسیدن به قافله تمدن ضروری است؟

**همایون:** در فرایند تجدد و توسعه با اندکی مبالغه می‌توان گفت که نقش دولت یا یک قدرت مرکزی که بر سرزمین معینی حکومت داشته باشد - حتا اگر حاکمیت نداشته باشد، یا مستعمره باشد - حیاتی است. بی نظم و قانون و ثبات نمی‌توان ساخت و نگهداشت و پیش برد. سرزمین‌هایی که از داشتن حکومت منظم و گونه‌ای نظام قانونی برخوردار بودند و توانستند زیرساخت‌های لازم را پدید آورند همه پیش از دیگران پا به مرحله مدرنیته گذاشتند. دولت و جامعه سیاسی از رابطه سازمان یافته قدرت در میان توده‌های بزرگ جمعیت در سرزمینی با مرزهای مشخص پدید می‌آید و نخستین بایستگی این رابطه زبان مشترک است. هر چه پویائی جامعه‌ای بیشتر باشد ارتباطات و نقش زبان مشترک در آن برجسته‌تر خواهد بود. نیاز به یک زبان ملی در جامعه قرون وسطائی احساس نمی‌شود زیرا هر گوشه واحد سیاسی - جغرافیائی در جهان خودش می‌زید و با دیگران کمترین ارتباط را دارد. همین بس است که شبکه دیوانیان و بازرگانان و منشیان و آموزگاران و اهل ادب در سرتاسر کشور بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند. توده‌های جمعیت در محدوده‌های جغرافیائی خویش، دور افتاده از جهان بیرون، نیازی به دانستن زبان یا گویش یکدیگر ندارند. آنچه امروز زبان ملی خوانده می‌شود زبان دولت است و منطقه جغرافیائی که مرکز آن است. زبان ملی با پدید آمدن دولت - ملت به صحنه می‌آید و با دولت توسعه می‌یابد.

در ایران زبان فارسی امروزی که آمیخته‌ای از پهلوی و گویش‌های ایرانی شمال خاوری ایران است و در طول قرن‌ها هر چه بیشتر از واژه‌های عربی وام گرفت دری یا درباری خوانده می‌شد و همراه با قدرت حکومتی - و سوار بر خنک راهوار ادبیاتی که هوش از سرها می‌ربود - از خراسان بزرگ (بخشی از افغانستان و فرارود و استان خراسان) به سرتاسر ایران انتشار یافت. در بیشتر هزار و دویست سالی که از برتری این زبان می‌گذرد مردم در استان‌های باختری و جنوبی ایران به زبان

باشد. سر چشمه‌های این نیاز کجا بود یا کجاست؟

**همایون:** تفاوت میان زبان رسمی و زبان کوچه و بازار، زبان نوشتار و زبان گفتار در هر جا و هر دوره کم یا بیش هست. ما از زبان همچون ماهیتی یک لخت **monolith** سخن می‌گوئیم: زبان فارسی، زبان انگلیسی. ولی هیچ زبانی یک زبان نیست و بسته به کاربردها و گروه‌های اجتماعی که با زبان سر و کار دارند "زبان"‌های گوناگون داریم. گویش و "ژارگون" به دو گونه یک زبان اشاره دارند و گونه‌های دیگری نیز هستند. زبان دیوانی ایران زمین در خلافت اموی به دست یک ایرانی عرب زده "صاحب ابن عباد" که معاصرانش او را نفرین کردند عربی شد و هرچند فارسی باز چیرگی یافت، بیش از اندازه از عربی وام گرفت. در نبود صنعت نشر انبوه و نظام آموزش همگانی، ارتباط میان باشندگان قلمرو زبان فارسی طبعاً چندان نبود که به گسترش توده گیر زبان استاندارد، زبان اهل قلم و دیوانیان، بینجامد. در اروپا نیز تا سده هفدهم همین وضع بود.

از دوران مشروطه ما به یک انقلاب ارتباطات افتادیم. با انتشار کتاب‌ها و روزنامه‌ها و گشایش آموزشگاه‌ها یک جامعه فرهنگی گسترده برگرد زبان استاندارد که از آغاز سده نوزدهم و جنبش بازگشت ادبی قائم مقام از زیر سایه عربی در می‌آمد شکل گرفت. زبان اهل قلم و دیوانسالاری در گوشه و کنار سرزمین انتشار یافت تا رضا شاه برآمد که این همه را شتاب و ابعاد بسیار بزرگ‌تری بخشید. طبیعی بود که در کشوری که به تندی یک جامعه ارتباطی می‌شد تفاوت‌های زبانی هر چه از میانه برخیزد و زبان نوشتاری یا زبان اهل قلم که بنمایه زبان دیوانسالاری است به زبان ملی رسمیت و کاربرد همگانی‌تری ببخشد. اگر موانع زبانی تا پیش از عصر جدید ایران، که با دویست و پنجاه سالی تاخیر در حوالی سده بیستم فراز آمد، زندگی مردم را برهم نمی‌زد از آنجا بود که در آن جامعه دست به دهان، مردمان با بسا کمبودهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر دیگر سر می‌کردند و آنها را مسلم می‌گرفتند.

ما در فارسی هنوز با مشکلاتی روبروئیم که ارتباط را که مهم‌ترین وظیفه زبان است دشوار می‌سازد. معادل‌های گوناگون و به سلیقه‌های شخصی برای واژه‌های خارجی یکی از آنهاست. تفاوت میان زبان گفتار و نوشتار یکی دیگر از آنهاست. زبان گفتار فارسی بیش از همه گویش تهرانی است؛ زبانی با واژگان محدود و دستور ناساز و شکسته که به جدی‌ترین مطالب حالتی مبتذل می‌دهد و نیاز به آگاهی زبانی و شیوایی و غنای سخن را از میان می‌برد. بیشتر گویندگان با کمتر از هزار واژه سر و کار دارند: صد بار تکرار "واقعا" در هر گفتگو و بهره گرفتن از ایجاد بجای هر فعل دیگر (ایجاد جلسه)، به عنوان دو نمونه از فرو افتادن زبان. نوشتاری کردن این زبان بزرگ‌ترین بیخدمتی است که داستان نویسان و بویژه نویسندگان وبلاگستان

می‌توانند به چنین زبان باشکوهی بکنند. ساده نوشتن با فقیرانه نوشتن تفاوت دارد. در غنی‌ترین و تکامل یافته‌ترین زبان‌های جهان تفاوتی میان زبان گفتار و نوشتار درسخواندگان نیست. در جامعه ما درسخواندگان‌اند که به نام نزدیک شدن به زبان مردم اصرار به بینواتر کردن زبان دارند و به جای رساندن زبان گفتار به زبان نوشتار، زبان نوشتار را از ظرافت و بلاغت بی بهره می‌کنند. اما مردم همیشه آماده‌اند بهتر شوند و بالاتر بروند. در زبان نیز مانند سیاست از پوپولیسم، از عوامزدگی، می‌باید پرهیز کرد. آزاد منشی و مردمگرایی با کوشش خستگی ناپذیر برای بالا بردن سطح منافات ندارد.

مشکل کوچک‌تر دیگر رسم الخط فارسی است که بکلی دستخوش هوس و سلیقه نویسندگان است. خط فارسی نظم آهین و بی استثنا بر نمی‌دارد ولی هرج و مرج کنونی نیز تحمل ناپذیر است. می‌توان بر یک رسم الخط استاندارد توافق کرد که استثنای در آن کمیاب باشد و از زیاده روی‌های شبه ایدئولوژیک (نوشتن مادرم به صورت مادرام) دوری جوید. این کاری است که در خود ایران می‌باید انجام گیرد و در نوشتن کتاب‌های درسی بکار رود تا جا بیفتد.

**تلاش:** زبان فارسی پیش از دوره رضاشاه بطور عملی زبان محاوره عموم ایرانیان نبود. مردم هر ناحیه به زبان یا لهجه بومی خود سخن می‌گفتند. هر چند که این لهجه‌ها در بیشتر نقاط لهجه‌های مختلف زبان فارسی بود. رضاشاه کوشید تا زبان فارسی را به صورت سراسری رواج دهد و این کوشش‌ها ادامه یافت چنانکه امروز ما دارای یک زبان سراسری در ایران هستیم. سراسری شدن زبان فارسی از چه طریقی عملی شد؟

**همایون:** رواج فارسی در سراسر ایران چنانکه اشاره شد خودبخود روی می‌داد—اراده دستگاه حکومتی بر هر چه قرار می‌گرفت. نوسازندگی اداره و اقتصاد و فرهنگ بر گرده زبان سوار بود و هیچ زبانی در ایران توانائی و قبول عام فارسی را نداشت. روزنامه و کتاب برای لایه‌های باسواد جامعه جز به فارسی انتشار نمی‌یافت و حتا اگر حکومت رضاشاهی می‌خواست نمی‌توانست برای هر منطقه زبانی دستگاه آموزشی ویژه آن را از کتاب درسی و هیات آموزشی، همه از صفر، فراهم آورد. زبان آموزش به شیوه نوین که پیش از او مقدماتش در تبریز (دبستان‌های رشدیه) گذاشته شد به اصرار خود آذربایجانیان فارسی بود. ایران یک ارتش منظم و نظام سربازگیری لازم می‌داشت و سربازان وظیفه از هر جای ایران در دیگ درهم جوش ارتش با فارسی، آشنا و به استان‌های خود روانه می‌شدند. در کشوری که سده‌ها از نداشتن یک دستگاه اداری و حکومتی، پستی را بر سرناتوانی نهاده بود، پایه گذاری یک نظام اداری و حقوقی یگانه و کشورگیر، هم به یک ضرورت مرگ و زندگی پاسخ می‌داد و هم با پیشبرد زبان مشترک به همبستگی ملی

کمک می‌کرد. در نبود دموکراسی و قدرت نظامی و پایه اقتصادی در خور، فارسی عامل مهم انکار ناپذیری بوده است در اینکه ایران از بحران‌های شش هفت دهه گذشته دست نخورده بدر آید.

**تلاش:** در جامعه ایرانی پیش از تشکیل دولت - ملت رضاشاهی، بر سر زبان فارسی کشاکشی بین اقوام مختلف وجود نداشت. آموزش - همان اندازه که در شکل سنتی وجود داشت - به زبان فارسی انجام می‌گرفت. اما پس از آن و بویژه پس از آنکه آموزش عمومی شد، و انتشار کتاب و مطبوعات رواج یافت، پاره‌ای گروه‌های سیاسی از حضور گسترده زبان فارسی بیمناک شدند و از عمومیت یافتن آن، گاه به مفهوم ستم ملی یاد کردند. آیا این یک واکنش در برابر تجدد و تجددخواهی بود که به اشکال گوناگون از جمله در بازگشت به اسلام ترویج می‌شد یا ریشه در عوامل دیگر داشت و دارد؟

**همايون:** علاقه به نگهداری زبان مادری یک گرایش طبیعی، و درخواست حقوق قومی و فرهنگی یکی از پیامدهای گسترش آگاهی و ارتباطات است. به خوبی می‌توان نگرانی گویندگان زبان‌های غیر فارسی را در ایران دریافت. گویندگان زبان‌های غیر فارسی هر حقی را برای ادامه و بالیدن زبان‌های مادری خود دارند و هر که به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن درباره حقوق اقلیت‌ها باور داشته باشد با نگرانی آنها انباز است. ولی مانند هر امر درستی، تلاش برای حقوق فرهنگی و قومی نیز می‌تواند به کجروی و سوء استفاده بینجامد. ما می‌باید از پیش کشیدن نظریه توطئه و پای بیگانگان در هر مشکل ملی بپرهیزیم؛ با اینهمه نمی‌توان انکار کرد که در مواردی مستقیماً پای تحریکات بیگانه در کار بوده است و هنوز هست. از شوروی گرفته تا جمهوری مافیائی آذربایجان که رویای امپریالیستی کشور مادر پیشین را فراموش نکرده است؛ و از مصر و سوریه و عراق گرفته تا پمپ‌های بنزینی که نکبت جمهوری اسلامی به آنها فرصت عرض اندام داده، تاریخ همروزگار ایران همواره شاهد چنان مداخلاتی بوده است و تا روزگار ملت ما همین است بدتر از اینها پیش خواهد آمد.

ما باید بکوشیم که در میان خود و با روحیه سازش، مشکل را برطرف کنیم. معنی سازش آن است که هیچ طرفی به همه آنچه می‌جوید نخواهد رسید. اصرار پاره‌ای سازمان‌های قومی به جعل تاریخ و نادیده گرفتن واقعیات، و اغراق گوئی در یک جا و بی اهمیت جلوه دادن در جای دیگر، انسان را به درستی کارشان بدگمان می‌کند. ما با زندگی در دروغ به جایی نخواهیم رسید. می‌توان بر پایه حقایق نیز به راه حل‌هایی که برای همه چیزی داشته باشد دست یافت. دامن زدن به تعصبات و کینه قومی نه تنها راه دموکراسی را در ایران سد خواهد کرد و به گرایش‌های نظامی‌گری و افراطی دامن خواهد زد، تحقق خواست‌های بر حق را نیز ناممکن خواهد ساخت. پاره‌ای گروه‌ها که قدرت‌شان

بیشتر در بیرون ایران است در تبلیغات خود چنان لحن تلخ و دشمنانه‌ای دارند که انسان را به یاد یوگوسلاوی پیشین و جنگ داخلی و کشتارهای جمعی و پاکشویی قومی می‌اندازد. ایران البته قابل تجزیه نیست و چنان رویدادهایی را از سر نخواهد گذراند ولی به کسانی که در تنور دشمنی قومی می‌دمند می‌توان تجربه کشورهای دیگر را یادآور شد.

**تلاش:** زبان فارسی یگانه میراث زنده‌ای است که امروز ما را به تاریخ ایران باستان پیوند می‌زند. گویا به همین جهت، یکی از عناصر هویت ملی ما شناخته می‌شود. با وجود این باید پرسید هویت ملی چیست و چرا زبان فارسی عنصر جدایی ناپذیر هویت ملی ما به حساب می‌آید؟ پایه دیگر هویت ملی ایرانیان از دوران صفویه به بعد مذهب شیعه عنوان می‌شود. آیا پیش از آن که مذهب شیعه عمومیت یابد، ما هویت ملی نداشتیم؟ (یا ایرانیان پیروان ادیان دیگر دارای همان هویتی نیستند که از آن به هویت ملی یاد می‌کنیم؟) یا اگر امروز بتوان در یک قانون اساسی جدید به تمام مذاهب و ادیان موجود در ایران شکل رسمی داد، پایه وحدت ملی ما دچار آسیب خواهد شد؟ به همین سیاق اگر به جای زبان فارسی به چند زبان رسمیت بدهیم، این امر موجب شکاف بین ایرانیان خواهد شد و هویت ملی ما آسیب خواهد دید؟

**همايون:** هویت ملی مانند هویت شخصی است: اینکه جماعات بزرگی از آدمیان بدانند که ماهیت متمایزی هستند و دیگران نیز آنان را همان گونه بشناسند. آنچه هویت ملی را می‌سازد تاریخ و فرهنگ مشترک است؛ زیست و ارتباط با هم به دوران‌های دراز، و همانندی در آداب و مراسم و ارزش‌ها. این همه با خود همسودی می‌آورد که احساس مالکیت مشترک است و آمادگی برای دفاع از آن در برابر دیگران. هویت ملی، احساس مشترک "دیگر بودن" است. چه تاریخ و چه فرهنگ، از جمله زبان و دین، دگرگون شونده‌اند ولی هویت دگرگون نمی‌شود و می‌تواند دگرگونی‌های بنیادی را، تا جایی که بازشناخته نشود، تاب آورد. ما خود نمونه برجسته‌ای هستیم. بسیار دگرگون شده‌ایم و ایرانی مانده‌ایم.

از عناصر فرهنگ، زبان و دین مهم‌ترینند و از این دو، زبان به مراتب جای بالاتری دارد. زبان پیش از هر چیز دیگری می‌آید و انسان بی دین می‌تواند بسر برد و بی زبان، اگرچه زبان اشارات کر و لالان، نه. مردمی که باورهای دینی گوناگون دارند می‌توانند با هم به آسانی بسر برند ولی اگر زبان یکدیگر را نفهمند همان "برج بابل" می‌شود. زبان ما با همه دگرگونی‌های بزرگ خود در سه هزاره گذشته یک عنصر ثابت در تاریخ و فرهنگ ما بوده است؛ تاریخ ایران بر گرد این زبان شکل گرفته. ایرانیان به زبان خود شناخته بوده‌اند، دین و حکومت آنان هر چه بوده است. همین که ما همه ایرانی هستیم با هر باور دینی، و ایرانی بوده‌ایم

گاه به این و گاه به آن دین، برای بیرون بردن دین از این معادله و یکی نشمردنش با فرهنگ و بویژه هویت بس است. اکنون ممکن است همین مقایسه را با زبان بکنند و همین جاست که خطر پیش می‌آید، گذشته از اینکه نقش دین را در جامعه و در امر توسعه و تجدد با زبان نمی‌توان یک اندازه شمرد.

**تلاش:** پاره‌ای کشورها دارای یک زبان و پاره‌ای دیگر دارای چند زبان رسمی هستند. ظاهراً این چند زبانی به وحدت ملی آنها هم لطمه‌ای نزده است. البته تمام این کشورها در منطقه متمدن جهان قرار دارند نه در مناطق واپس مانده و به اصطلاح جهان سومی. آیا چند زبانی شدن به وحدت ملی ما لطمه خواهد زد یا صرفاً به لحاظ اقتصادی برای ما میسر نیست که آموزش را به چند زبان عمومی کنیم؟

**همایون:** در بحث زبان و هویت می‌باید نخست روشن کرد که می‌خواهیم این ترکیب خاص، این چهل تکه شگفت که ملت ماست، بپاید یا نه؟ من در اینجا از احساس تند ملی بیشتری از ایرانیان می‌گذرم که چنانکه تاریخ نشان داده است وقتی پای نگهداری این سرزمین پیش می‌آید از سر می‌گذرند و تا همه جا می‌روند. از آن احساس سربلندی نیز می‌گذرم که مردم ما به عنوان یکی از پانزده ملت مهم تاریخی جهان به حق از شناسنامه خود، از تاریخی که نه تنها سرگذشت ملی بلکه تبلور همه موجودیت انسان ایرانی است، دارند، و طبعاً نمی‌خواهند آن را، چه از نظر فیزیکی و چه معنوی از دست بدهند. ما در بافتار **context** تجدد و توسعه بحث می‌کنیم و من از نظرگاه (پرسپکتیو) عملی به موضوع می‌نگرم. بهترین شرایط برای آنکه مردم ایران در هر جای این سرزمین از بهترین سطح زندگی امروزی برخوردار باشند و ایران جایگاه خود را نه به عنوان پنجمین قدرت نظامی غیر اتمی، یا ردیف آخر کشورهای دارای سلاح اتمی، بلکه یک قدرت اقتصادی و فرهنگی طراز اول، باز یابد آن است که ما در چهار چوب همین مرزها از امکانات همین سرزمین و همین مردمان برخوردار شویم.

صرفنظر از حکومت خوب که جز حکومت مردم و حکومت انسانی، یعنی دموکراسی لیبرال نیست، ما نیاز داریم که انرژی و آفرینندگی این جمعیت بزرگ مستعد را در فضائی دور از تنش‌ها و کشاکش‌های سخت، آزادانه و صرفه جویانه به سود جمعی بکار اندازیم. (از استثناهایی مانند موناکو پادشاهی و سنگاپور جمهوری می‌گذریم که می‌توانند بی دموکراسی سر کنند و به رونق و رفاه برسند. با یک کشور کوچک بسیار کارها می‌شود کرد.) سرمایه‌های ما جمعیتی است جوان و روی هم‌رفته باسواد، به این معنی که می‌تواند بیشتر بیاموزد؛ بازار داخلی نسبتاً بزرگ است که می‌تواند با بازارهای منطقه جغرافیائی ما یک حوزه رشد سریع اقتصادی بوجود آورد؛ و خود این منطقه جغرافیائی است که قرار داشتن میان دو دریا و دسترسی به منابع سوخت

و ثروت‌های کانی دیگر به ما بخشیده است. با چنین دارائی‌هایی بازی نمی‌شود کرد. هر گوشه‌اش ارزش نگهداری دارد. دامن زدن به کینه زبانی در مردمی که همواره از آن برکنار بوده‌اند؛ اصرار ترک زبانان متعصب به اینکه فارسی را که بیشتر ساخته آذربایجانیان و گسترش یافته سلسله‌های ترک است ابزار ستم ملی جلوه دهند برای همه پیش شرط‌ها و دارائی‌ها که ذکرش رفت، از جمله حکومت خوب، زیانبخش است. اگر اولویت ما دشمنی زبانی باشد دموکراسی لیبرال را ناچار کناری می‌گذاریم. اگر قرار باشد مردم ایران به نام چند زبانی، سخن یکدیگر را نفهمند توسعه کشور در همه زمینه‌ها کند خواهد شد.

من در سوئیس و کانادا چند زبانی را دیده‌ام. سوئیس‌ها پس از هفتصد سال هنوز کاملاً یکپارچه نشده‌اند؛ اکثریت‌شان زبان یکدیگر را نمی‌خواهند بیاموزند. اگر فرانسه زبان‌اند در حال و هوای رسانه‌های فرانسه بسر می‌برند؛ اگر آلمانی یا ایتالیائی زبان‌اند بر همین روال. در همه پرسشی‌ها روند متفاوت آراء آلمانی و فرانسه زبانان پابرجاست. سوئیس را چند پارگی تهدید نمی‌کند ولی دورنمای انگلیسی به عنوان زبان مشترک سوئیس قابل تصور است؛ و سوئیس هفتصد سال دارد و یکی از مدرن‌ترین کشورهاست و هیچ همسایه سوئیس مانند همسایگی بد و خطرناکی که ما در آن افتاده‌ایم پیوسته در کار آن کشور انگشت نمی‌کند و پول و ابزار تبلیغاتی در اختیار گروه‌های خواهان حق تعیین سرنوشت ملت‌ها یا ملیت‌ها یا خلق‌های آن نمی‌گذارد (این واژه‌های متفاوت برای بهره برداری بعدی از سوی محافل معین عمداً به جای هم بکار برده می‌شوند). در کانادا هیچ درجه خودگردانی محلی، از جمله حکومت تمام عیار، نتوانسته است گرایش‌های جدائی خواهانه فرانسه زبانان کبک را تخفیف دهد. زبان رسمی فرانسه در آن ایالت، سوخت پایان ناپذیر کوره تجزیه طلبی است. اگر مهاجران در کبک نمی‌بودند آن ایالت در همان نخستین از دو همه پرسشی بیایی، به بهای سنگین اقتصادی از کانادا جدا شده بود.

ما به جای رسمی کردن چند زبان بهتر است فارسی را در جایگاه هزار و دویست ساله، هزار سالش بی دخالت پادشاهان ایرانی تبار، به عنوان زبان پذیرفته شده همه ایرانیان نگهداریم و بهر کس حق و امکان آن را که به زبان دلخواه خود نیز آموزش ببیند و منتشر کند بدهیم. حقوق فرهنگی همه گویندگان زبان‌های غیر فارسی مانند آزادی مذهبی‌شان محفوظ است ولی فارسی با ملت ایران و ایده ایرانی بیش از آن تنیده شده است که صرفاً یکی دیگر از زبان‌های ما باشد. به عنوان یک زبان ادبی جز انگشت شماری زبان‌های جهان با فارسی قابل مقایسه نیستند. ما همه با هم فارسی را به اینجا رسانده‌ایم.

**تلاش:** قول مشهور این است که زبان فارسی اگرچه زبان توانایی در بیان احساسات ما ایرانیان بوده است اما زبان توانایی برای

علوم و مفاهیم امروزی نیست و از عهده بسیاری مطالب علمی بر نمی‌آید. چنانکه پزشکان ایرانی حالا زبان خاص خود را دارند، یا متخصصان علوم و کامپیوتر و رشته‌های جدید دیگر هنگام سخن گفتن به فارسی بطور مدام از واژه‌های بیگانه یاری می‌گیرند. برای تقویت زبان فارسی از زمان رضاشاه تا کنون چه کوشش‌هایی شده، و امروز چه باید کرد که این زبان مرکب راهواری برای بیان نیازهای علمی و امروزی ما باشد؟

**همایون:** از آغاز سده بیستم ایده‌ها و نهادها و فرآورده‌های نو واژگان نو را با خود به فارسی آوردند. این هجوم تازه مفاهیم و کالاهای و ساختارها که با بیداری ملی ایرانیان و بازخیزی ناسیونالیسم ایرانی همزمان افتاد به فارسی تکانی دوگانه داد. زبانی که قرن‌ها بیشتر در قلمرو محدود ادبی و دیوانی گسترش یافته بود و در آن زمینه‌ها نیز به رکود افتاده بود، انگیزه‌های فوری برای نو شدن و گسترش یافت. با آنکه ادیبان و نویسندگان قدیمی‌تر در جستجوی واژه‌های نو، به عادت، به عربی بازگشتند و در آن آغاز شمار زیادی واژه‌های عربی بویژه از راه عثمانی به فارسی راه یافت طبع زمانه به سود عربی کار نمی‌کرد. عربی مآبی نسل‌ها به پس‌نشینی دامن زد که در سره گرائی تا حد جعل لغتنامه "دساتیر" و زبان سازی خشک و آشتی ناپذیر کسروی و پیروان فراوان آنها پدیدار شد. اما همان گونه که عربی مآبی در زبان خشکید زیرا آنچه تا کنون از عربی به فارسی راه یافته بیش از کافی است و ما نیازی نداریم که بویژه با نارسائی خود عربی باز از آن وام بگیریم، سره گرائی نیز به زودی به بن بست رسید. من تازگی به "واژه نامه زبان پاک" کسروی نگاهی انداختم. از واژه‌های سره‌ای که او ساخت چند تائی بیشتر به زبان راه نیافته‌اند.

در طول زمان، استراتژی فارسی برای بخود گرفتن پدیده‌های تازه که سیل آسا سرازیر شد و همچنان روزافزون می‌شود بهره‌گیری از منابع زیر بوده است:

**الف** — ساختن واژه‌های تازه از ریشه‌های فارسی که به اندازه که می‌باید باشد نیست؛ و بهره برداری از قابلیت عملاً نامحدود (اگر جسارت فارسی زبانان اجازه دهد) ترکیبی زبان. با آنکه در واژه سازی ترکیبی گرایش به فارسی سره بوده است از واژه‌های عربی راه یافته در فارسی نیز استفاده هر چه بیشتری می‌شود.

**ب** — وامگیری از زبان‌های اروپائی، نخست فرانسه و پیش از پیش انگلیسی.

**پ** — راه دادن اندک شماری واژه‌های زندگی روزانه که ثروت بیکار مانده بزرگی است به زبان "بالا".

**ت** — زنده کردن واژه‌های فراموش شده فارسی گاه در معنی دیگر.

در این فرایند که ظرفیت فارسی را در صد سال گذشته شاید دو برابر کرده است دستگاه دولتی و "بخش خصوصی" هردو سهم داشته‌اند. در زمان رضا شاه فرهنگستان ایران واژه‌های اصلی اداره و نظام دولت نوین را تقریباً همه به فارسی سره ساخت و عموم واژه‌های فرانسه و روسی و ساخت عثمانی را نیز که عربی‌های از دستگاه گوارش زبانی ترکی گذشته، می‌بودند (مشروطه نمونه‌اش) از فارسی بیرون راند. در پادشاهی محمد رضا شاه فرهنگستان زبان دنباله کار را گرفت و واژه‌های بیشمار در علوم انسانی تقریباً همه به فارسی سره بر گنجینه زبان افزود. در حکومت اسلامی نیز گویا چنین فعالیت‌هایی هست. ولی بیشتر کار را مترجمان و نویسندگان و کاربران زبان در رشته‌های گوناگون کرده‌اند.

ما بی تردید می‌باید جلو "فارسی‌نگیسی" شدن زبان خود را بگیریم که مخاطره عمده بشمار می‌رود. برای این کار مرجعی می‌باید که بر زبان آموزش دسترسی و تسلط داشته باشد و با بهره‌گیری از منابعی که در دسترس است، از واژه‌های فراوانی که در لغتنامه‌ها دفن شده‌اند، از زبان مردم، و از زبانهای ایرانی دیگر بویژه کردی، معادل‌های تازه‌ای بسازد که از ورود بیرویه واژه‌های انگلیسی جلو گیرد. اگر زبان را به دست‌های آسانگیر رها کنیم، یا بگذاریم هر کس واژگان ویژه خود را داشته باشد، چنانکه رسم الخط ویژه خود را، فارسی به زبان کوچک و بازار فرو خواهد افتاد. خط فارسی و اشکالی که در نوشتن واژه‌های پیچیده‌تر انگلیسی پیش می‌آورد تا کنون جلو ورود بسیاری واژه‌های نا لازم را گرفته است ولی یک فرهنگستان زبان که از همکاری نویسندگان و مترجمان و کارشناسان برخوردار، و قدرت دولتی را پشت سر داشته باشد چاره اصلی است. با اینهمه فارسی نیز مانند زبان‌هایی توانا تر از آن در برابر انگلیسی پیوسته بیدفاع تر می‌شود. چگونه می‌توان برای تکنولوژی که هر ده سال دو برابر می‌شود و زبانش بطور عمده انگلیسی است واژه ساخت؟ ما بیشتر واژه سازی را می‌باید در علوم انسانی تمرکز دهیم. زبان علم و تکنولوژی، زبان "زارگون" و بنا به طبیعت خود، بین المللی یعنی انگلیسی است و تنها تا حد معینی از عهده‌اش برخوردار خواهیم آمد.

زبان مانند هر پدیده دیگر فرهنگ و جامعه نیاز به توسعه دارد چرا که خود یکی از اسباب مهم توسعه است. نگرش سنتی، یا ایدئولوژیک به زبان، همان زبان را به زبان می‌زند که به هر پدیده دیگر فرهنگ و جامعه. در اینجا نیز می‌باید در نهایت احترام به میراث گذشته آماده فرا رفتن از آن باشیم.

**تلاش:** آقای همایون با تشکر فراوان از شما.

مجله تلاش شماره ۲۳ (تیر و مرداد ۱۳۸۴)